

درس تفسیر استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

موضوع کلی: سوره بقره
موضوع جزئی: آیه ۳۰ _ بخش دوم: پاسخ به یک اشکال در فرض حقیقی
بودن سوال فرشتگان _ احتمالات پنجگانه در مورد «باء» بحمدک
تاریخ: ۵ آذر ۱۳۹۸
مصادف با: ۲۸ ربیع الاول ۱۴۴۱
جلسه: ۱۴

﴿اَللّٰهُمَّ رَبَّ الْعَالَمِيْنَ وَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِيْنَ وَاللّٰعْنَ عَلَى اَعْدَائِهِمْ اَجْمَعِيْنَ﴾

اشکال بر فرض حقیقی بودن استفهام فرشتگان

بحث به این نقطه رسید که بر فرض پذیرش این مطلب که سوال فرشتگان اعتراض و انکار نبوده و بلکه استفهام حقیقی بوده، در عین حال مشکل هنوز باقی است و آن اینکه این با شأن ملائکه سازگار نیست. به عبارت دیگر سوال این است که چگونه می‌توان بین حقیقی بودن استفهام و حقیقت وجودی ملائکه جمع کرد. چون حقیقت ملائکه اطاعت محض و عبادت است. ادب عبادت این است که در آنجایی که باید سکوت کنند، ساکت باشند و آنجایی که باید سخن گفته شود، سخن بگویند. به عبات دیگر حقیقت عبادت ذکر است و ذکر خدا یک مرحله اش سکوت است، حتی سوال هم در دایره ذکر و عبادت نمی‌گنجد و مطیع محض بودن یعنی آنچه که مولا انجام می‌دهد و می‌پسندد بدون هیچ چون و چرایی پذیرفته شود و نسبت به آن تسلیم باشند. لذا استفهام حتی اگر حقیقی هم باشد با مقام ذکر و عبادت در درجات بالای آن سازگار نیست و لذا انبیاء اینچنین بودند مگر در موارد خاص که به عنوان ترک اولی از آن‌ها یاد شده. در مورد حضرت نوح این مطلب در قرآن نقل شده که خطاب به خداوند تبارک و تعالی عرض می‌کند: «قَالَ رَبِّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ أَنْ أَسْأَلَكَ مَا لَيْسَ لِي بِهِ عِلْمٌ». یعنی پروردگارا من به تو پناه می‌برم از اینکه چیزی را سوال کنم که نسبت به آن علم ندارم.

البته در اینجا سوال به معنای درخواست است؛ یعنی خدایا من پناه می‌برم به تو از اینکه از تو چیزی را درخواست کنم که نسبت به آن علم ندارم، اما ممکن است یک معنای عامی داشته باشد که حتی پرسش حقیقی و استفهام حقیقی را هم در بر بگیرد. اگر أسئلك را به معنای عام دانستیم، بر این اساس کأن نوح به خدا عرض می‌کند که خدایا من به تو پناه می‌برم از اینکه از تو چیزی را بپرسم یا درخواست کنم که از آن علم ندارم. لذا اصل پرسش ولو اینکه حقیقی هم باشد، با مقام ملائکه سازگار نیست چون آن‌ها مطیع محض اند، پس چطور می‌شود بین این دو جمع کرد؟

پاسخ اشکال

به نظر می‌رسد که اینجا فرشتگان برای این پرسش و سوال از طرف خدا اذن داشتند و لذا اگر اذن نبود، جای این اشکال وجود دارد.

۱. سوره هود، آیه ۴۷.

خدا چگونه به این‌ها اذن داد؟ اذن خدا با سخن گفتن و اعلام خلافت معلوم می‌شود. همینکه خداوند خطاب به ملائکه می‌فرماید: «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً»، این باب سوال و پرسش ملائکه را باز می‌کند. یعنی خود خداوند با اعلام خلافت به ملائکه اجازه داده که آن‌ها از این امر سوال کنند. لذا اگر گفتیم که اذن خدا بوده که ملائکه چنین سوالی را از خدا داشته باشند، این دیگر منافاتی با مقام اطاعت و عبادت ملائکه ندارد. ملائکه به ذکر و عبادت خداوند مشغول بودند و هیچ پرسشی نسبت به افعال خداوند نداشتند، اما وقتی خود خداوند به این‌ها اعلام می‌کند که موجودی را به نام انسان خلق می‌کنم و او را خلیفه خودم قرار می‌دهم، کأنّ این باب برای ملائکه باز شده که سوال بپرسند.

سوال:

استاد: اراده بر عصیان ندارند و لذا در مورد فرشتگان گفته می‌شود که مجبول به اطاعت اند. مجبول غیر از مجبور است. جبر یعنی زور و وادار کردن کسی برای انجام کاری، مجبول یعنی در جبلّ آن‌ها اینچنین قرار داده شده و به عبارت دیگر اطاعت و عبادت در سرشت و جبلّ آن‌ها قرار داده شده. اما اینکه ابلیس چرا این کار را کرد، در ادامه آیه خواهیم گفت که چه بسا او از ملائکه نبوده و از جنیان بوده. آنوقت سوال پیش می‌آید که پس این استثناء، استثناء منقطع است؟ چون می‌گوید: «فَسَجِدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَى فَاسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ» که بعدا این مطلب را توضیح خواهیم داد.

سوال:

استاد: بله طبق برخی از روایات اینچنین بوده که قبل از انسان موجوداتی در زمین زندگی میکردند که آن‌ها جن و نسناس بودند.

احتمالات پنجگانه در مورد «باء» بحمدک

تا اینجا ما بسیاری از نکاتی که مربوط به سوال فرشتگان از خداوند بود را مطرح کردیم اما در ادامه ملائکه به خدا عرض کردند: «وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ» و مسئله تسبیح و تقدیس خودشان را نسبت به خداوند مطرح کردند. ما قبلا در بیان مفردات این آیه پیرامون تسبیح و تقدیس، اجمالا مطالبی را عرض کردیم؛ در آنجا گفتیم که تسبیح و تقدیس چه تفاوتی با یکدیگر دارند. اما اینجا بین واژه تسبیح و حمد با این تعبیری که در آیه به کار رفته، باید دید که چه مناسبتی وجود دارد چون می‌گوید: «وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ».

در مورد «باء» بحمدک یا به تعبیر دیگر جار و مجرور در آیه احتمالاتی مطرح است اما صرف نظر از این احتمالات، آنچه که اجمالا از ضمیمه تسبیح با حمد از این آیه استفاده می‌شود، این است که این دو با هم قرین اند و تسبیح و حمد بدون یکدیگر معنا ندارند چون یکی جنبه نفی دارد و دیگری جنبه اثبات. در حمد اثبات صفاتی برای خداوند است و وقتی حمد می‌کنیم خدا را، یعنی داریم او را ستایش می‌کنیم به خاطر صفاتی که در او وجود دارد اما تسبیح در واقع تنزیه از نقص و عیب و ایراد است.

پس «نُسِّحُ بِحَمْدِكَ» یعنی تسبیح ما قرین و همراه با حمد تو است، ما هم تو را منزّه از عیب و نقص می‌دانیم و هم تو را به خاطر صفات ستایش می‌کنیم لذا ملائکه هم او را از عیب و نقص منزّه داشتند و هم او را به اوصافی ستودند.

این معنای اجمالی بود اما اینکه این جار و مجرور متعلق به چیست و «باء» به چه معناست، پنج احتمال وجود دارد:

۱. احتمال اول: این است که «باء» در «بِحَمْدِكَ» به معنای حال است و متعلق آن متلبّسین است به این معنا که «نَحْنُ نُسِّحُ مُتَلَبِّسِينَ بِحَمْدِكَ»، ما تو را تسبیح می‌گوییم در حالی که متلبس به حمد تو هستیم، در حالی که سپاس گذار تو هستیم. پس احتمال اول این است که جار و مجرور متعلق به یک اسم فاعل محذوف است و در واقع با این «باء» متعدّی می‌شود «تلبّس».

۲. احتمال دوم: این است که «باء» برای استعانت باشد به این معنا که «وَنَحْنُ نُسِّحُ بِاسْتِعَانَةِ حَمْدِكَ»، ما تو را تسبیح می‌گوییم به کمک حمد تو.

۳. احتمال سوم: این است که «باء» برای سببیت باشد به این معنا که «وَنَحْنُ نُسِّحُ بِسَبَبِ حَمْدِكَ»، ما تو را تسبیح می‌گوییم به سبب حمد تو. آنوقت حمدک می‌تواند از قبیل اضافه مصدر به فاعل باشد، به این معنا که «نَحْنُ نُسِّحُ بِحَمْدِكَ إِيَّاكَ» و یا از باب اضافه مصدر به مفعول باشد به این معنا که «نَحْنُ نُسِّحُ بِحَمْدِنَا إِيَّاكَ» و این دو با هم فرق دارد چون یکبار می‌گوید ما تو را تسبیح می‌کنیم به سبب حمدی که تو نسبت به خودت داری، اما در احتمال دوم می‌گوید ما تو را تسبیح می‌کنیم به سبب حمد خودمان. اینکه «حمدک» و «حمدنا» فرق دارد مسلم است و اینکه حمد خدا به چه معناست در جای خودش باید بحث شود.

به هر حال چه از قبیل اضافه مصدر به فاعل باشد و چه از قبیل اضافه مصدر به مفعول و چه «باء» را برای استعانت بدانیم و چه برای سببیت، مهم این است که چطور می‌شود حمد معین تسبیح باشد؟ یا حمد سبب تسبیح باشد؟ و این دو یعنی چه؟

همانطور که بیان شد اینجا تسبیح معنای نفی دارد و حمد معنای اثبات دارد، «تسبیح» یعنی نفی نقص و عیب و امثال این‌ها از خدا و «حمد» یعنی سپاس گذاری و ستودن او به خاطر اوصاف وی است. ملائکه که می‌گویند: «نَحْنُ نُسِّحُ بِحَمْدِكَ»، یعنی در واقع دارند به خدا عرض می‌کنند که ما تو را از عیب و نقص منزّه می‌دانیم، ولی اینکه ما تو را منزّه می‌دانیم، به خاطر کمک، همراهی و به سبب آن صفات ثبوتیه ای است که در تو وجود دارد. به عبارت دیگر خداوند متعال چون عالم، قادر، غنی، عزیز و... است علی الإطلاق، موجب می‌شود که در او هیچ نقصی در او نباشد. وجود این صفات علی الإطلاق سبب است برای نفی نقص و عیب و تنزیه او از عیب و نقص. پس معنای «نَحْنُ نُسِّحُ بِحَمْدِكَ» روشن شد.

۴. احتمال چهارم: این است که «باء» به معنای «مَعَ» باشد؛ در این صورت جار و مجرور متعلق به «نُسِّحُ» می‌شود و یعنی «نَحْنُ نُسِّحُ مَعَ حَمْدِكَ»، تسبیح به همراه حمد.

همراهی و معیت معنایش معلوم است و این معنا هم مَبِين اثبات و نفی است یعنی تو را ضمن اینکه از عیب و نقص مبراً می‌دانیم، در عین حال سپاس گذاری می‌کنیم و حمد تو را می‌گوییم به خاطر آن صفات ثبوتیه مطلقه.

احتمال پنجم: این است که «باء» به معنای الصاق باشد و جار و مجرور متعلق به «نَسَبِح» باشد؛ یعنی «نَحْنُ نَلْصِقُ وَ نَخْتَلِطُ تَسْبِيحَنَا بِحَمْدِكَ» تسبیح خودمان را می‌چسبانیم و ضمیمه می‌کنیم به حمد تو.

البته این احتمال با احتمال قبلی که معیت بود چندان فرقی نمی‌کند و نتیجه و لازمه هر دو احتمال یک چیز است و آن هم همراهی و مصاحبت است منتهی چون نحویین فرق گذاشتند بین معنای الصاق و معیت، و اصل در «باء» را الصاق می‌دانند طبیعتاً تفاوتی از این حیث ایجاد می‌شود اما حقیقت معنای این دو تقریباً یکی است.

این‌ها احتمالات پنجگانه‌ای است که درباره «نَحْنُ نَسَبِحُ بِحَمْدِكَ» گفته شده.

عمده این است که ملائکه به خدا می‌گویند ما در حال تسبیح و حمد تو هستیم، یعنی هم تو را از عیب و نقص مبراً می‌دانیم و هم آن صفات ثبوتیه به نحو مطلق در تو وجود دارد.

در ادامه دارد که «وَتُقَدِّسُ لَكَ»، اینکه اضافه کردن تقدیس به تسبیح و حمد به چه معناست که باید در جلسه بعد به آن پرداخت.

«والحمد لله رب العالمین»